

موفقیت و تجربه

کارنمای فرهنگی سید محسن حسینی طاها

زندگی‌نامه خود نوشت، زمستان ۱۳۹۲

از یک سو قوانین، صرفاً نوشته‌هایی روی کاغذ هستند که برای اجرای آنها باید شرایط آماده شود و موانع مرتفع گردد. از سوی دیگر وقتی مصوبات حقوقی زیادتر گردد، انتظارات اجتماعی هم گسترش می‌یابد.

فراگیری دانش

تحصیل، آن هم در شرایط مطلوب، نخستین و شاید عالی‌ترین حقی بود که خانواده آقای حسینی طاها برای رشد و شکوفایی

فرزندشان خواهان آن بودند. به این خاطر که یکی از مناسب‌ترین راهکارها برای توانمند ساختن افراد دارای ناتوانی، همانا بالا بردن سطح تواناییهای ذهنی‌شان از رهگذر تحصیل است.

همین دوراندیشی باعث شد تا پدر و مادرش نهایت سعی و تلاش خود را جهت تحصیل او به کار گیرند و طی نزدیک به یک دهه مبارزه با موانع نظام آموزشی مطلوب، خواهان آن باشند که در مدارس عادی تحصیل کند. چرا که می‌دانستند نظام آموزشی خاص (مخصوص کودکان استثنایی) به آن اندازه توانمند نیست که بتواند یک فرد معلول را در حد شایسته، برای استقلال در زندگی فردی و اجتماعی و رویارویی با مشکلات آن توانمند سازد.

این اولین گام او و خانواده‌اش در مسیر عادی‌سازی بود. مقصودم از عادی‌سازی طبق تعاریف کارشناسان آموزش و پرورش تنها تحصیل کودکی معلول در مدارس عادی نیست؛ بلکه طی این سالها به این باور رسید که عادی‌سازی باید در تمام امور زندگی افراد معلول انجام پذیرد تا بتواند معنای جامع و مانعی برای این اصطلاح باشد.

عادی‌سازی آنجا تحقق می‌یابد که خانواده و جامعه، در قالب یک تشریک مساعی، فرد دارای معلولیت را با توجه



سید محسن حسینی طاها در بهار ۱۳۶۰ که چند ماهی از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می‌گذشت، در تهران به دنیا آمد. کمبودهای پزشکی و درمانی دوران جنگ، علاوه بر آنکه در روند تولدش اختلال ایجاد کرد، سبب گردید تا بیماری مخفی او در سالهای اولیه زندگی تشخیص داده نشود؛ بر این اساس، برای درمان آن نیز تلاش نشد. معلولیت او فلج

مغزی، اختلال آسیب‌رسان به سلولهای حرکتی مغز بود از اینرو فرماندهی اندام حرکتی بدن با مشکل روبرو ساخت. او و خانواده‌اش در همان سالهای نخست، این واقعیت را پذیرفتند که با معلولیتی مواجه‌اند که زندگی را برای فرد معلول و اطرافیانش با دشواریهایی همراه ساخته و تنها راه غلبه بر این دشواریها صبر، شکیبایی و اراده روزافزون است؛ زیرا در جوامع توسعه نیافته، برخلاف کشورهای پیشرفته، معلولیت، مسأله‌ای نیست که در سایه تعامل خانواده، جامعه و حکومت حل شود؛ بلکه معلولیت در این‌گونه جوامع گویی مشکلی ویژه برای فرد و خانواده‌اش است. مشکلی که نه کسی در وقوع آن دخالت داشته و نه کسی متعهد و مسئول است که به فرد دارای معلولیت و خانواده‌اش در حل مشکلات ناشی از آن یاری رساند.

در این میان آنچه مشقات و رنجهای خانواده فرد معلول و نیز خود او را دو چندان می‌کند، عدم پذیرش وضعیت موجود و تلاش برای از میان برداشتن تمام موانع و مشکلات، بر سر راه رسیدن به حقوق طبیعی و انسانی است که فرد معلول به دلیل کمبودهای موجود در جامعه از آن محروم است. به همین دلیل هرچه قلمرو حقوق انسانی و طبیعی برای معلولین وسیع‌تر شود، معلولین و خانواده‌هایشان، مصائب و دشواریهای بیشتری را باید تحمل کنند. زیرا





آموختن را به او می‌داد. در کلاس او، با افق دیگری از دنیای ادبیات و علم آشنا شد و انگیزه‌اش برای نوشتن یا سرودن دوچندان شد.

درگیر شدن با همین دنیای تفکر و ادبیات، انگیزه‌اش را برای ادامه تحصیل بیشتر کرد. دانشگاه فصل دیگری از زندگی من بود. هم به جهت ارتباطاتش با افراد را گسترش داد و هم به این خاطر که زندگی‌اش را در مسیری قرار داد که دیگر مجالی برای انزوایی و کسالت‌های روحی ناشی از معلولیت در آن جایی نداشت.

آقای حسینی طاها در جای از زندگی‌نامه‌اش چنین می‌نویسد: البته باید پذیرفت که در روند رقابت فرد دارای معلولیت با افراد عادی، آن‌هم در شرایط اجتماعی ما که واژه معلول در فرهنگ اکثریت جامعه درست معنا نشده و هیچ گام جدی نیز از سوی مسئولان و سازمانهای مربوطه در جهت حل این معضل برداشته نمی‌شود، تلخ‌کامی و گاه احساس یأس و ناامیدی، لحظاتی جدا ناشدنی از این داستان پرفراز و نشیب هستند. به بیان دیگر، زمزمه استادانه پدری که از کودکی این سخن از ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی را در گوش فرزند معلول خود می‌خواند که اگر معلولی مادرزاد، قهرمان مسابقات دو نشود، هیچ کس جز خودش مقصر نیست، این آموزه را در من ایجاد کرد که شبی را با نهایت درد و یأس و اندیشه انصراف از دانشگاه به دلیل کمبودها و تفاوت‌های ناشی از معلولیت در بستر اشک خوابیدن و صبحی را سرشار از امید و نگاه به آینده، راهی دانشگاه شدن، فصل‌هایی از داستان بلند صبر و ظفر است.

فعالیت مطبوعاتی

اتفاق دیگری که با ورودش به دانشگاه روی داد و علاوه بر روشن نمودن مسیر زندگی و آینده، موجب ارتباط وسیع‌تر او با جامعه شد، آغاز فعالیت مطبوعاتی‌اش

به شرایط و امکانات موجود برای یک زندگی اجتماعی آماده ساخته و در حد توان، موانع پیشرفت و تکامل را از سر راه او بردارند.

مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در مدارس عادی گذراند. اکنون پس از سالها، با مرور تجارب پیشین به این نتیجه رسید که این دوره از زندگی درعین حال که تجربه بودن در فضایی را برایش فراهم آورد تا به تعامل با افراد غیر معلول بپردازد؛ نیز خود را در رقابتی هر چند نابرابر با ایشان محک زد و توانایی‌هایش را برای مبارزه با مشکلات زندگی و تلاش در جهت به دست آوردن نداشته‌هایش بلابرد. نداشته‌هایی که آنها را حق مسلم هر انسانی است. ازین رو هر تلاشی که در جهت بهبود زندگی افراد دارای معلولیت صورت گیرد، باید در مثلی سه ضلعی تحصیل، اشتغال و ازدواج تحقق یابد.

ادامه تحصیل دانشگاه

او با کوله‌باری از تجارب با شروع دهه سوم زندگی، وارد دانشگاه شد و رشته زبان و ادبیات فارسی را برگزید. دلیل اصلی این انتخاب شاید پیوند ناگسستنی او با نوشتن و سرودن بود. از زمانی که خواندن و نوشتن را آموخت، از تنها شدن با کاغذ و قلم لذت خاصی می‌برد. تمام احساسات و رؤیاهای ذهنی خود را که ناتوانی در تکلم بود و اجازه ابراز شایسته آن را به او نمی‌داد، بر صفحات کاغذ می‌آورد. داستانهای کوتاه و نثرهای پراکنده و گاه شعر، نخستین تجربیات او از دنیای شیرین تفکر و نگارش بودند که در دوره دبیرستان این نوشتنها و سرودنها به گونه‌ای با زندگی‌اش آمیخت که به این باور رسید که تنها با نوشتن است که می‌توان به ارتباط با جامعه پرداخت و تا حدی موانع ارتباطی با دیگران را، که از معلولیتش ناشی می‌شد، از میان بردارد. به همین دلیل تصمیم گرفت با افزایش دانسته‌ها، داشته‌هایش را کامل کند.

شعر و ادبیات

به آموختن شعر نزد شاعران گرانمایه معاصر پرداخت؛ که در این میان چند نوبت در محفل ادیب و شاعر ارزشمند، مرحوم دکتر قیصر امین‌پور، حضور یافت. پس از آن با استاد فرهیخته، جناب آقای تقی محمدی-فکورزاده آشنا شد و قواعد اصلی شعر و علم عروض و قافیه را آموخت. این نخستین باری بود که خارج از چهارچوب نظام رسمی آموزشی، حوصله‌ها و صبوری‌های این مرد بزرگوار، اجازه

بود. حمیدرضا شکوهی، دوست و همکلاسی او در دوران دبیرستان، که در سال ۸۱ مسئول صفحه دانشگاه روزنامه خبر بود، از او خواست که معضلات سیستم دانشگاهی کشور را بنویسد و این نوشته‌ها با همین عنوان در چند شماره به چاپ رسید و این کار تجربه جدیدی برای او بود که بتواند اندیشه‌هایش را در معرض مطالعه، نقد و نظر جامعه قرار دهد. بعد از آن تصمیم گرفت از توانایی نوشتن برای بازگو کردن مشکلات قشری کمک بگیرد که به واسطه عدم شناخت صحیح جامعه از آنان، گاه با ناتوانان در یک سطح قرار گرفته و گاه فقیر و تهیدست قلمداد می‌شوند. مهارت به او مسئولیت بخشید و تعهد در برابر هموعان را در او نهادینه کرد تا مشکلات قشر معلول را در مطبوعات منعکس سازد. با شروع ارتباطش با صفحات معلولین روزنامه‌های همشهری و اطلاعات، زمینه چنین هدفی برایش محقق شد و آموختن نزد بزرگوارانی چون جناب آقای فریبرز بیات و سرکار خانم دکتر نگین حسینی فرصتی طلایی برایش فراهم آورد تا علاوه بر آشنایی هرچه بیشتر با روزنامه‌نگاری، از ناگفته‌های زندگی معلولین سخن بگوید. به پیشنهاد دکتر نگین حسینی دردها و مشکلات معلولین را در قالب خاطره و داستان در صفحه «با معلولین» روزنامه اطلاعات به چاپ می‌رساند. آنچه که به عنوان یک معلول جسمی و حرکتی در تعامل با جامعه بر نگارنده می‌گذشت، در حقیقت درد مشترک معلولین ایران بود که می‌بایست گفته می‌شد و گاه باید هنجارهای روزنامه‌نگاری را در هم شکست تا بتوان از پنهانی‌ترین دردها، حتی اگر این درد یک درد عاشقانه و احساسی باشد، با مردم سخن گفت تا زوایای ناشناخته زندگی معلولین بر همگان آشکار شود.

علاوه بر پرداختن به مسائل معلولین، در قالب یادداشت، مقاله و گفتگو با معلولین موفق و مسئولین دست اندر کار این حوزه، فعالیت روزنامه‌نگاری را با نگارش مقالات و یادداشتهایی در زمینه ادبیات، روانشناسی سیاسی و مسائل اجتماعی ادامه داد. کسب مقام اول در رشته مقاله و یادداشت نخستین جشنواره برای بهتر زیستن، مقام سوم در رشته مصاحبه دومین دوره برگزاری این جشنواره و همچنین مقام اول در رشته داستان کوتاه دومین جشنواره خاطرات تلخ و شیرین زندگی دانشجویی، تجربیات به یاد ماندنی او از ده سال فعالیت مطبوعاتی است.

در بهمن ۸۴ از دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی در مقطع کارشناسی فارغ-التحصیل و در

مهر ۸۹ با دفاع از پایان‌نامه خود با عنوان بررسی عنصر اعتراض در مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر عطار نیشابوری مؤلف به کسب دانشنامه کارشناسی ارشد از دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج شد.

ازدواج

در پاییز ۸۸ خزان تنهایی‌اش به بهار انجامید و نفس‌های سراسر عشق و امید بانوی سرای قلبش سرکار خانم معصومه نوری، غزل زیبای با هم بودن را برایش سرود. زندگی در کنار زنی همدرد و فهیم که برای اندیشیدن، پژوهش و نگارش ارزش قائل است، مرهمی است بر زخمها و دردهایش. آقای حسینی طاهها که همواره سپاسگزار فداکاریها، یاری‌رسانیهها و دلسوزیههای این بانوی نمونه بوده و هست.

یک خاطره

روز دوشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۹۲ اعلام شد که پیرو درخواست شما، وقتی برای ملاقات شما با حجة الاسلام سیدجواد شهرستانی تعیین شده است. من و خانم صبح زود از کرج عازم قم شدیم و ساعت ۱۰ به دفتر آقای شهرستانی رفتیم. ایشان استقبال بسیار گرمی داشتند و ما را دعا کردند و به چند نفر از علما و حضار اتاق فرمودند ما باید از اینان تلاش و کوشش و سرزندگی را یاد بگیریم. با این وضعیت جسمانی از بسیاری از آدمهای عادی فعال‌تراند و واقعاً خداوند به آنها لطف دارد. در ادامه فرمودند حتماً از موزه امیرالمؤمنین(ع) بازدید داشته باشید. وقتی به سالن موزه رفتیم، سفیر استرالیا در حال بازگشت بود. وقتی ما رو دید پس از سلام و احوال‌پرسی گفت بسیار خوشحالم که یک نهاد مذهبی در ایران به معلولین کمک می‌نماید.

این ملاقات برای من و همسرم بسیار سازنده و مثبت بود و خداوند جناب سید جواد شهرستانی را موفق بدارد که به فکر معلولین هستند.

کتابها

- شگفتن در کویر: مجموعه داستان‌های کوتاه و گفتگوهای یک معلول در تعامل با جامعه، سید محسن حسینی طاهها، تهران، فرادید، ۱۳۹۱، ۱۳۰ص.

- چرا صورتم خیس می‌شود: باورها و اندیشه‌های یک بانوی معلول ایرانی، معصومه نوری، تهران، ۱۳۹۱، ۱۵۵ص.

